

نقد یا انتقاد؟

دکتر مصطفی گرگی

اشاره

در شماره ۴۰ (مرداد ماه ۱۳۸۹) کتاب ماه ادبیات، مقاله‌ای به قلم آقای دکتر علی محمد پشت‌دار در نقد کتاب «هر که را درد است، او برده‌ست» (مجموعه مقالات درباره مولانا و هشت متفکر جهان) چاپ شد. این نوشته، پاسخ و توضیح گردآورنده آن مجموعه مقالات به برخی نکات موجود در آن مقاله است.

معیارهای فنّ نقد ادبی باشد - نقد خود فرض و اثر (سوژه یا ابژه) مورد نقد را بخشی از هویت خود تصور می‌کند و لاجرم آن نقد - حتی با رعایت تمام معیارهای نقد - را بر نمی‌تابد و غالباً موضع تقابلی و تهاجمی می‌گیرد. از سویی دیگر، کسی که به نقد دست می‌یازد نیز در مقام عمل، بین نقد و انتقاد از یک سو، و بین اثر مورد نقد و صاحب اثر، تمیز (property) و تمایز (relative) قائل نمی‌شود؛ به این معنا که به ترتیب، به جای نقد و نقد متن، به انتقاد و نقد مآئن (نویسنده) می‌لغزد و میل می‌کند.

نویسنده این جستار با اذعان به اینکه نقد، غیر از انتقاد است و اثر مورد نقد الزاماً بخشی از هویت صاحب اثر نیست، پاره‌ای از نکاتی را که در شماره ۴۰ ماهنامه کتاب ماه ادبیات در نقد کتاب «هر که را دردست او بردست بو» آمده است، بازخوانی می‌کند و داوری آن را به خواننده می‌سپارد.

به نظر نویسنده این نوشتار، ناقد محترم در مواردی عدیده، فرقی میان نقد و انتقاد قائل نیست؛ به این معنا که از بدیهیات و اخلاق پژوهش و نقد آثار پژوهشی این است که اولاً انتقاد، فقط ناظر بر نکات منفی سوژه است؛ در حالی که نقد، نکات مثبت و منفی را توأم در بر می‌گیرد، و ثانیاً شرط لازم نقد - برخلاف انتقاد - همواره مستند بودن است. آنچه منتقد محترم در مقام نقد نوشته، اگر چه در بسیاری از موارد درست است، در مواردی نیز، این دو اصل - مقام نقد، نه انتقاد، اولاً، و نقد متن، نه نقد مآئن، ثانیاً - را رعایت نکرده است و با گذاشتن عینک پیش‌داورانه و برجسته کردن «حواشی» و برکشیدن آن بر متن اصلی، از آن دورسالت اصلی نقادی عدول کرده است.

اثر منقود دارای ۸ مقاله، مقدمه و سخن رئیس پژوهشگاه است که راقم این سطور، در مقام نویسنده مقدمه کتاب، چند نکته را برای ایضاح بیشتر و داوری خوانندگان تقدیم می‌کند:

ارزیاب محترم در صفحه دوم نقد خود آورده‌اند که «مقایسه مولوی با این شش تن از حوزه فرهنگ مسیحیت، قیاسی مع الفارق است ... سرگروه محترم می‌توانست به جای (یک فروم، نیچه را پیشنهاد کند و یاب به جای کارل یاسپرس، الکسیس کارل را، یا ... آیا فرقی هم می‌کرد؟» یکی از مشکلات حوزه نقد در مقام تحلیل و وااشکافی یک متن، صرفاً «ان

بزرگی گفته است «هر که کتابی سازد و یا بر جایی چیزی نویسد، لابد در دل کند که این سخن قومی فرا ستانند و قومی رد کنند و اگر نه چنین کند، رنجور گردد» (شیخ احمد جام، سراج السائرین، باب ۴).

در ماهنامه تخصصی اطلاع‌رسانی و نقد و بررسی کتاب (شماره ۴۰؛ ۱۳۸۹) مقاله‌ای انتقادی در بررسی کتاب هر که را دردست او بردست بو، به همت آقای دکتر علی محمد پشت‌دار به چاپ رسید که نویسنده این نوشتار را بر آن داشت ضمن اذعان به بسیاری از نظرات منتقد، در مقام ایضاح برخی ابهام و ابهام و مدعیات، نکاتی را برای خوانندگان کتاب مورد نظر و داوری آن یادآوری کند. قبل از هر چیز، لازم است از تلاش ناقد محترم - که از دوستان و همکاران عزیز ما محسوب می‌شود - کمال تشکر را بکنم. همچنین از متولیان این نشریه قدردانی کنم که امکان تعامل میان نویسنده، خواننده و ناقدان را فراهم آورده‌اند و می‌آورند.

آنچه جامعه در حال توسعه بیش از هر چیز بدان نیاز دارد، امکان نقد و نقادی بیشتر و جدا کردن سره از ناسره در حوزه‌های مختلف، از جمله تحقیقات علمی و دانشگاهی است. اگر بخواهیم نه تحقیقاً، که تقریباً، آماری از وضعیت کتاب در ایران را تصور کنیم، به جرئت می‌توان ادعا کرد که درصدی از این آثار، توفیق این را می‌یابند چاپ شوند و از میان آثار چاپ‌شده نیز، درصدی اندک این قابلیت را پیدا می‌کنند که خوانده شوند. از میان این آثار خوانده‌شده نیز، درصدی اقل این اقبال نصیبشان می‌شود بررسی، تحلیل و نقد شوند و از میان این اقل هم اندک آثاری هستند که نقد آنها در مجله یا نشریه خاصی چاپ و منتشر می‌شود. این کتاب از جمله این آثاری است که این توفیق را یافته است توجه مخاطب/ مخاطبان را به خود جلب کند و این سعادت را یافته است که به مقام بررسی و نقد برسد.

به منظور ایضاح نکاتی که در نقد کتاب آمده است، یادکرد چند نکته ضروری است:

یکی از مباحثی که در جوامع کمتر توسعه‌یافته در حوزه نقد و بالتبع، نقد متون ادبی دیده و شنیده می‌شود، این است که از یک سو، کسی که اثر (دارایی) او تحلیل و نقد می‌شود (منقود)، نقادی ناقد را - اگر هم با رعایت تمام اصول و

قلت» آوردن و در نظر نگرفتن جوانب پیشنهادهای احتمالی به صاحب اثر است. ناقد محترم گفته‌اند اولاً مقایسه مولوی با این شش تن از فرهنگ مسیحیت، قیاسی مع الفارق است، و در مقام پیشنهاد و دادن بدل به جای آن شش تن، دو نفر دیگر را نام می‌برند که در همان گفتمان فرهنگ مسیحیت زیسته‌اند. اولاً مقایسه مولوی با یاسپرس، کرگور و... با توجه به موضوع کتاب (درد و رنج بشری)، بدون توجه به کیش و آیین آنها صورت گرفته است و ثانیاً ای کاش ناقد به این امر توجه می‌کرد که مسئله درد و رنج، یکی از وجوه تراژیک زندگی انسانی در کنار مرگ، گناه و... است که در شاهکارهای ادبی جهان به شیوه‌های گوناگون بازتاب یافته است. اگر در مقام نقد منصفانه پیشنهاد داور محترم برآییم، می‌توان این پرسش را از ایشان هم کرد که اگر نیچه و کارل انتخاب می‌شد، داور دیگری هم این پیشنهاد را مطرح می‌کرد که چرا فلاّن و بهمان انتخاب نشده‌اند.

در ارزیابی کلی اثر، ناقد محترم آورده‌اند که «اصل موضوع درد و رنج، در ذهن و زبان مولانا یا دیگر اندیشمندان ایرانی هنوز اثبات نشده است و مؤلفان فرض را بر وجود این پدیده نهاده‌اند».

ای کاش ناقد محترم به تحقیقاتی که در حوزه روان‌شناسی درد و رنج انسانی نوشته شده است و آثار فلاسفه‌ای همچون پل تیلیش مراجعه می‌کردند که یکی از وجوه تراژیک زندگی هر انسان را درد و رنج دانسته‌اند و از آنجایی که این مفهوم، جلی هر انسان است، در آثار هر ادیب، شاعر و متفکری این مسئله با اشکال و صور مختلف تکرار شده است. ضمن اینکه اگر کسی آشنایی اندکی با مولوی و هر شاعر و متفکر متألّه غیر متألّه داشته باشد، ادعان خواهد کرد که یکی از تم‌های اصلی در مجموعه آثار و اقوال آنها، مسئله وجوه تراژیک زندگی (مرگ، تنهایی، گناه، درد و رنج و...) است و اصولاً آثار هنرمندی در طول تاریخ ماندگارتر بوده که به این مؤلفه‌ها توجه بیشتری کرده است. لذا مخاطبان این کتاب، کسانی فرض شده‌اند که آشنایی نسبی از مولوی و اندیشه او دارند. اما آنچه به صورت مستقیم به راقم این جستار، در مقام نویسنده مقدمه کتاب برمی‌گردد، ایضاً چند نکته دیگر است:

ناقد محترم آورده‌اند که «عنوان اثر، هر که را در دست او بردست بود، چنان که ملاحظه می‌شود، دارای اغلاط نگارشی است و به این صورت صحیح است: **هر که را درد است، او برده‌ست بو.** چنین خطایی، آن هم روی جلد و برای نام کتاب، درخور نکوهش است».

ای کاش ناقد محترم یک بار مثنوی مولوی را ملاحظه می‌فرمود و به جای ویرایش عنوان متن، نسخه معتبر از مثنوی را می‌دید و حداقل این احتمال را می‌داد که چرا مؤلف کتاب، عنوان را به همان شکل چاپ‌شده نسخه معتبر و بدون دخل و تصرف آورده است. ضمن اینکه از اولیات و بدیهیات انتخاب عنوان یک اثر در روش تحقیق این است محقق می‌تواند عنوان ذوقی برای اثر خویش برگزیند؛ مشروط به آنکه عنوان دومی هم بیاید؛ که اتفاقاً عنوان دوم با تیتیر «بررسی تطبیقی نگاه مولوی و متفکران ملل دیگر به درد و رنج‌های بشری» ذیل عنوان اول آمده است. ضمن اینکه در عنوان اثر، برخلاف آنچه ناقد نوشته، اخلاق نقد و نقادی رعایت نشده است؛ چرا که در عنوان کتاب، بین درد و دست (در دست) هیچ فاصله‌ای وجود ندارد و به صورت دردست و با گذاشتن اعراب و با فتح دال («هر که را دردست او بردست بو») آمده است. تعجب بیشتر وقتی است که ناقد محترم با اضافه کردن «ده» به «برده‌ست» و اضافه کردن «الف» به «است» و آوردن ویرگول در مصرعی از مولوی، ادعا می‌کند که غلط نگارشی یافته است؛ در حالی که آنچه آمده است، دقیقاً بر اساس نسخه مضبوط

مثنوی است. مضاف بر اینکه بسیاری از آنچه درخور نکوهش فرض شده است، نه به زعم ایشان نکات نگارشی، که مباحث مربوط به ویرایش است.

یکی از مشکلات حوزه پژوهش و حتی آموزش، کم‌فروشی و کم‌ارزش جلوه دادن تحقیقات گذشتگان برای بالا بردن ارزش کار خود است. این مسئله به صورت مضاعف در نقد آثار و بالتبع در نقد آثار ادبی دیده می‌شود؛ به این معنا که ناقد به جای نقل درست و کامل سخن نویسنده و گوینده، تنها بخشی از نوشتار و گفتار منبع مورد نقد را می‌آورد و آنگاه همان عبارت ایترا شده را ملاک انتقاد و نقد [؟] قرار می‌دهد. در این نقد، متأسفانه این اصل به عنوان یکی از اصول اخلاق نقد، رعایت نشده است. ناقد در بند پنجم این گونه آورده است:

«بخش به عنوان مقدمه: مولوی و چیستی و چرایی درد و رنج‌های بشری، نوشته دکتر مصطفی گرجی در ۲۶ صفحه نوشته شده، که مطالب و عبارات آن، بسته و گریخته‌تر از کیب‌های قلمبه، کلی‌گویی، ادعاهای عاطفی، نقل قول‌های بی‌منبع و... است».

آنگاه در مقام استناد این گونه آورده است:

«از گفتار جلال‌الدین محمد بلخی، یکی از عارفان بزرگ مشرق‌زمین است» (ص ۱) صفت یا ضمیر مبهم، بعد از تصریح و ذکر نام کامل فرد، صحیح نیست».

آنچه در متن اصلی کتاب آمده، نه به این شکل و قامت ایترا شده و تخت پروکراستی، که به صورت ذیل است:

«عبارات فوق، بخش (بخشی) از گفتار جلال‌الدین محمد بلخی، یکی از عارفان بزرگ مشرق‌زمین است؛ بزرگ‌مردی که آتش به سوختگان عالم زد و با میراث گذاردن آثاری ارزشمند، قرائتی نو از جهان و خوانشی تازه از انسان ارائه کرد».

ترکیب‌های قلمبه، کلی‌گویی و... در کجای این شاهد مثال وجود دارد؟ «بزرگ‌مرد، قرائت، خوانش» آیا قلمبه است؟ آنچه بدیهی است، اینکه نویسنده باید در مقام نوشتن، به سطح مخاطب/مخاطبان فرضی خود توجه می‌کرد و مخاطب این کتاب را کسانی فرض می‌کرد که واژه‌های خوانش، قرائت و بزرگ‌مرد برایشان غریب نیست. ضمن اینکه داور محترم، «ترکیب‌های قلمبه» را به کار برده‌اند؛ آیا در یک نقد علمی، خود این واژه «قلمبه» قلمبه نیست؟ یادآوری می‌شود اخلاق پژوهش اقتضا می‌کند ناقد محترم کل مطلب منقول را یکجا - و نه بریده و پروکراستی - می‌آورد و در مقام ادعا، نواقص و نقایص آن را نشان می‌داد. البته این نوع از نگاه به متن منقود، اختصاص به این مقاله ندارد و متأسفانه شیوه‌های مرسوم در بسیاری از نقدهاست. از دید من، هیچ تعبیری در این گونه از موارد، بهتر از «کم‌فروشی و کم‌گذاشتن» در نگاه به متن و نقد آن نیست.

در پایان این ایضاحیه، نویسنده این جستار ضمن ادعان به اشکالات ویرایشی، نگارشی و محتوایی و قول اصلاح آنها در چاپ‌های بعدی، امیدوار است بازار نقد، هر روز از «انتقاد» به نقد مستدل و جامع میل کند.

پی‌نوشت

۱. دیدگاه شوپنهاور در زمینه ارزش یک اثر خوب بسیار شنیدنی است که «وقتی خشایار شاه از سپاه خود سان می‌دید چون در اندیشه شد که صد سال بعد همه عظمت‌ها هیچ نمی‌ماند سخت گریست، چه کسی بر این کتاب‌هایی که ظرف ده سال به هیچ بدل می‌شوند اشک می‌ریزد» (شوپنهاور، ۱۳۸۶: ۱۷۱). این فرض را برای مجموعه کتاب‌هایی که اجازه چاپ و انتشار می‌یابند هم گفتنی است که چند در صد این آثار خواننده و بررسی می‌شوند.